

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ (۱) وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ (۲) أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ (۳) بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ (۴) بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ (۵) يَسْتَلْ أَتَىٰ نَافِلَةً (۶) فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ (۷) وَخَسَفَ الْقَمَرُ (۸) وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ (۹) يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ (۱۰) كَلَّا لَا وَزَرَ (۱۱) إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ (۱۲) يُنَبِّئُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ (۱۳) بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ (۱۴) وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ (۱۵) لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ (۱۶) إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ (۱۷) فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ (۱۸) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ (۱۹) كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ (۲۰) وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ (۲۱) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ (۲۲) إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ (۲۳) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بِاسِرَةٌ (۲۴) تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ (۲۵)﴾

سوره مبارکه «قیامت» یعنی سوره‌ای که «تذکر فیها القیامت» که علم بالغلبه است،<sup>۱</sup> این در مکه نازل شد و یکی از مهم‌ترین مسائل مردم حجاز در مکه همان مسئله معاد بود. درست است که اعتقاد به توحید، مبدأ و اصل است؛ اما در تحقق عقل و عدل، اعتقاد به معاد سهم تعیین‌کننده دارد. انسان اگر بداند در برابر تمام اقوال و افعال و آثار و عقاید

و اخلاقش مسئول است، یک زندگی متمدّنه و عاقلانه دارد؛ اما اگر خیال کند مرگ پوسیدن است، نه از پوست به درآمدن، خود را به جای اینکه آزاد کند، رها می‌بیند، می‌شود: ﴿إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ﴾<sup>۱</sup>.

سوره مبارکه «قیامة» قسمت مهمّ آن تحلیل دو جانبه است؛ هم شبهه علمی آنها را جواب می‌دهد، هم شهوت عملی را، منتها مشکل اساسی اینها شهوت عملی است، نه شبهه علمی. شبهه علمی را مختصری در اوایل و بخشی را هم در

پایان همین سوره مبارکه «قیامة» دارد به اینکه ﴿أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى \* ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى \* فَجَعَلَ

مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى \* أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى﴾، این برهان مسئله است. همان خدایی که

انسان را که ﴿لَمْ يَكُنْ شَيْئاً﴾<sup>۲</sup> آفرید، الآن هم که تمام حقیقت او هست؛ روحش که هست، بدنش هم پراکنده است.

اینها را می‌تواند جمع بکند؛ لذا فرمود: ﴿وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾؛ این را به زبان بشر تبیین کرد. نمی‌شود گفت چیزی برای

خدا آسان است و چیزی برای خدا آسان‌تر، زیرا ذات اقدس الهی قدرت نامتناهی است، اولاً؛ با اراده کار می‌کند،

ثانیاً؛ نه با ابزار. کسی که با اراده کار می‌کند، الآن شما تصور کنید و اراده کنید، یک قطره آب را در ذهنتان و تصور

کنید و اراده کنید تصور یک اقیانوسی را در ذهنتان. اینها برای شما فرق نمی‌کند، نه اینکه تصور اقیانوس سخت باشد،

تصور یک قطره آب آسان باشد. با اراده کسی اگر کار بکند، دیگر سختی معنا ندارد؛ لذا فرمود اگر در جایی گفته

شد: ﴿وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾، این به زبان مردم گفته شد؛ لذا فرمود: ﴿الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾<sup>۳</sup>. نه اینکه چیزی برای خدا آسان

باشد، چیزی برای خدا آسان‌تر. همه چیز «علی وزان واحد» حل است.

۱. سوره فرقان، آیه ۴۴.

۲. سوره انسان، آیه ۱.

۳. سوره روم، آیه ۲۷.

چون در این قسمت بخش مهم شبهه علمی نیست، بلکه شهوت عملی است؛ لذا در اینجا با کلمه «بل» می‌فرماید مشکل اساسی آنها این است که می‌خواهند آزاد باشند: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ﴾ که مشکل علمی داشته باشد، شبهه علمی داشته باشد، ﴿بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾، اینجا هیچ مشکل علمی ندارند. ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾، این را تبیین می‌کند در ظرف چند آیه، بعد می‌فرماید: ﴿كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ \* وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ﴾؛ شما دوست دنیا هستید و آخرت را رها می‌کنید. می‌خواهید دنیا زده باشید. مشکل علمی ندارید. شبهه علمی ندارید. مهم‌ترین شبهه شما شهوت عملی است، همین! این ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾ که در اوایل آمده و در اواسط همین سوره ﴿كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ﴾ آمده؛ یعنی شما هیچ مشکل علمی ندارید. در پایان به عنوان تنبیه است، نه تعلیل؛ استدلال نیست، یک تذکره است، یک تنبیه است، می‌فرماید: ﴿لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾<sup>۱</sup> شما را چه کسی خلق کرد؟ خدا. اعضا و جوارح شما را چه کسی خلق کرد؟ خدا. شما که سالبه بسیط محض بودید، شما را آفرید، حالا که همه چیزش هست؛ لذا می‌فرماید: ﴿أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى﴾. شبهه علمی را هم در اول به طور اجمال پاسخ داد، هم در آخر مقداری بازتر، اما شهوت عملی را در وسط سوره شکوفا کرد. فرمود مشکل شما رهایی است، می‌خواهید هر کاری دلتان می‌خواهد انجام بدهید، آن وقت مسئله قیامت را انکار کنید!

جریان «لا» در ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ﴾<sup>۲</sup> نشان می‌دهد که این ﴿لَا أُقْسِمُ﴾ کلمه قسم است و به تعبیر بعضی از مفسران ادب‌پرور، این ﴿لَا أُقْسِمُ﴾ یک قسمی است در دواوین شعرا و گفته‌های عرب‌زبان‌ها کم نبود.

۱. سوره لقمان، آیه ۲؛ سوره زمر، آیه ۳۸.

۲. سوره واقعه، آیه ۷۵.

مطلب دیگر این است که اگر این «لا» زائد باشد و قَسَم نباشد، قَسَم به نفس لوّامه، یعنی ﴿لَا أَقْسِمُ﴾؛ من قَسَم نمی‌خورم به نفس لوّامه؛ در حالی که در بحث دیروز در سوره مبارکه «شمس» او اصلاً به نفس سوگند یاد کرد. این یازده قَسَمی که در سوره مبارکه «شمس» آمده: ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا \* وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاها \* وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا \* وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا \* وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا ... وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾، قَسَم به جان آدمی و کسی که او را مستوی الخلقه خلق کرد، این قَسَم به جان آدمی است. دیگر نمی‌شود گفت به جان و به نفس سوگند یاد نکره است! وقتی به نفس سوگند یاد می‌کند، این نفس مراحل دارد؛ ملهمه دارد، مطمئنّه دارد، لوّامه دارد، مسوّلّه دارد و مانند آن. به این نفس سوگند یاد کرد.

بنابراین این «لا» حتماً زائده نیست، یک؛ ﴿لَا أَقْسِمُ﴾ هم به معنی قَسَم است، دو. این قسمت همیش آن قسمت شهوت عملی است که این را باز کرد. این کلمه ﴿إِيَّانَ﴾ با کلمه «متی»، درباره قیامت سؤال شده؛ ولی کلمه «متی» بیشتر یاد شده است و قبلاً هم روشن شد که سوگند خدا به بینه است نه در قبال بینه، مثل اینکه کسی سوگند یاد کند بگوید قسم به این آفتاب الآن روز است. این به دلیل قسم خورده است نه در قبال دلیل. قسم‌های قرآن کریم این چنین است؛ یعنی به خود دلیل قسم می‌خورد. در سوره مبارکه «یس» که دارد: ﴿يَس \* وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ \* إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾<sup>۱</sup> به دلیل قسم خورده است. قَسَم به این قرآن تو پیغمبر هستی! چرا پیغمبر است؟ برای اینکه معجزه دارد و معجزه او قرآن است. قَسَم قرآن به بینه است، نه در قبال بینه، مثل محاکم قضایی دنیا. محاکم قضایی دنیا قسم در مقابل بینه است که «الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدْعَى وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أُنْكَرَ»<sup>۲</sup>؛ ولی قَسَم‌های خدا به خود بینه است. فرمود قَسَم به قرآن تو پیغمبر هستی. قرآن معجزه است، دلیل نبوت پیغمبر است.

۱. سوره یس، آیات ۱ - ۳.

۲. عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۱، ص ۲۴۴.

در این گونه از موارد فرمود قَسَم به خود معاد که معاد حق است! این ﴿لَا أَقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ﴾ یعنی چه؟ نمی خواهد بگوید ﴿لَا أَقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ﴾ آن «مَقْسَمٌ به» محذوف است، قَسَم به قیامت که قیامت حق است. قیامت الآن هم موجود است. این «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ»<sup>۱</sup> این است؛ منتها ما نمی بینیم. بعضی از بزرگان از مشایخ ما را خدا غریق رحمت کند! اینها می فرمودند این ﴿أَخْفِیْهَا﴾<sup>۲</sup> مستحضر هستید که باب افعال گاهی «همزه» آن برای اِزاله است. «أزال الغدّه»؛ یعنی این به هر حال برطرف کرده است. این ﴿أَخْفِیْهَا﴾، این «الف» باب افعال برای اِزاله است؛ یعنی می خواهم پرده برداری کنم برای خواص خودم که این هم مثلاً برای انبیا و اولیا مطرح است.

غرض این است که انتقال از زمان به غیر زمان زمانی نیست؛ لذا وقتی که خیال می کنند که قیامت کی قیام می کند؟ قرآن می فرماید حالا زود یا دور! اولاً ﴿لَا تَأْتِیْكُمْ إِلَّا بُعْثَةٌ﴾<sup>۳</sup>، این نه کی هست نه کجا که در بحث قبل گذشت. اگر کی که تاریخ است، گرفته شد، کجا که جغرافیا است گذشته شد و برطرف شد؛ یعنی زمان و زمین گرفته شد، نه ما کی داریم نه کجا؛ لذا فرمود: ﴿لَا تَأْتِیْكُمْ إِلَّا بُعْثَةٌ﴾. دفعتاً می آید. کی؟ آن وقتی که نور چشمتان رفته! آن وقتی که آسمان تاریک شده! آن وقتی که شمس و قمر سقوط کردند! آن وقت! آن وقتی که داد شما درآمده می گوید کجا فرار کنیم؟ آن وقت قیامت است؛ یعنی به آن فکر باش! حالا چه کار داری که کی قیامت قیام می کند؟! اصلش یقینی است، یک؛ وقتش هم مجهول است، دو؛ همیشه باید آماده باشیم، سه. حالا چه کار داری کی! اگر تاریخی داشته باشد، بله؛ اما وقتی تاریخ برجیده شد، وقتی کی و کجا برجیده شد، ﴿لَا تَأْتِیْكُمْ إِلَّا بُعْثَةٌ﴾.

۱. عبون الحکم و المواعظ (للشی)، ص ۴۱۵.

۲. سوره طه، آیه ۱۵.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

بنابراین این «لا»، «لای» زائده نیست، یک؛ قَسَم، قسم قطعی است؛ مثل ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ \* وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ﴾، این معلوم می‌شود قسم است. اگر قسم نبود که نمی‌فرمود: ﴿وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ﴾. وقتی به خود نفس در سوره مبارکه «شمس» سوگند یاد می‌کند و نفس شئون متعددی دارد که یکی از آنها نفس لوّامه است، ما نگران چه هستیم؟ فرمود: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾<sup>۱</sup> قَسَم به جان، منتها قرآن کریم گاهی به «طور» قسم می‌خورد، گاهی به اشیاء دیگر قسم می‌خورد، اینها مرآت حق هستند.

قبلاً هم گذشت آینه دو قسم است: یک آینه عرفی داریم، «مرآت» آینه عرفی است، یک آینه قرآنی داریم. در عرف به چه چیزی می‌گویند مرآت؟ به این شیشه‌ای که پشتش جیوه است و خصوصیتی دارد و قطری دارد و صورت‌ها را نشان می‌دهد، می‌گویند این اسم ابزار است، اسم آلت است، «مرآت»؛ یعنی چیزی که صورت در آن دیده می‌شود. این معنای عرفی آینه است که اسم آلت است؛ یعنی چیزی که وسیله دیدن صورت است؛ اما قرآن وقتی که می‌گوید «مرآت» به این شیشه‌ای که پشتش جیوه است، نیست. به خود آن صورت می‌گوید مرآت، برای اینکه آن صورت ابزار است که ما صاحب صورت را می‌بینیم و اگر در نهج‌البلاغه آمده «مرائی أو مرایا»،<sup>۲</sup> که به دو نسخه نقل شده، «مرائی» جمع مرآت است. «مرایا» جمع مرآت است، «مرائی» جمع «مرئی» است به هر دو تقدیر، هر کدام از این جهان آیه هستند. آیه هستند؛ یعنی صورت هستند، نه آیه یعنی شیشه و این فقط صاحب خود را نشان می‌دهد. این آینه فقط سازنده خود را نشان می‌دهد. هیچ کس دیگری را نشان نمی‌دهد؛ یعنی اگر آسمان آیه است، زمین آیه است، چون آینه عرفی هر کسی در برابر آن قرار بگیرد، آن را نشان می‌دهد؛ اما اگر صاحب صورت در برابرش بایستد، فقط صاحب صورت خود را نشان می‌دهد.

۱. سوره شمس، آیه ۷.

۲. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۱۸۵.

کلّ جهان آینه است فقط سازنده خود را نشان می‌دهد، غیر او را نشان نمی‌دهد؛ لذا این پنج طایفه از آیات درباره همین‌هاست. یک طایفه آیات دارد که همه مُسلم هستند: ﴿أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾.<sup>۱</sup> طایفه دوم آیاتی است که همه ساجد هستند: ﴿لِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾.<sup>۲</sup> طایفه سوم آیاتی است که همه مسَبِّح هستند: ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ﴾.<sup>۳</sup> طایفه چهارم این است که این تسبیحشان با تحمید همراه است: ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾. طایفه پنجم آیاتی است که همه می‌گویند ما بنده‌ایم، آمَدیم، خدا می‌فرماید ما به زمین و آسمان و به این دو تا که تشنیه هستند: ﴿فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا﴾<sup>۴</sup> که تشنیه هستند. ﴿طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا﴾، اینها تشنیه هستند. ﴿قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾؛ ما به آسمان و زمین گفتیم بیایید، اینها گفتند ما با همه موجودات در خدمت هستیم. این می‌شود «طائع». این طایفه پنجم است.

اینها فقط صاحب خودشان را نشان می‌دهند. غیر خدا را نشان نمی‌دهند و آیت بودن برای موجودات امکانی از سنخ آیت بودن اعتباری نیست، الآن شما می‌بینید یک بنری، یک پارچه سیاهی یا پارچه رنگینی برای سُورور یا ماتم جایی نصب می‌کنند، اینها امر اعتباری است. این پارچه مادامی که در کارخانه است یا از آنجا درآمده که آیت و علامت سُورور یا ماتم نیست. اینها اعتباری است؛ اما جهان در تمام حیثیت خود آیت است و فقط خدا را نشان می‌دهد. قیامت هم همین‌طور است، می‌فرماید قَسَم به قیامت که قیامت حق است. آن مورد قسم «مُقَسَمَ علیه» محذوف است حذف که نشد. فرمود تنها مشکل شما این است که می‌خواهید آزاد باشید، همین! شما حرفی برای گفتن ندارید. یک وقت است که کسی مبدأً را منکر است، او راه دیگری دارد، او را باید متوجه کرد که انسان از بین رفتنی نیست، چون

۱. سوره آل عمران، آیه ۸۳.

۲. سوره رعد، آیه ۱۵.

۳. سوره اسراء، آیه ۴۴.

۴. سوره فصلت، آیه ۱۱.

روح مجرد قابل فساد نیست. حساب و کتابش مشخص است و در درون ما کسی هست که فریاد می‌زند که من نمی‌میرم. این در درون ما این نفس لوّامه چه کاره است؟ اگر کسی کار خیری کرد، فوراً خوشحال است و اگر کار بدی کرد، همیشه می‌بیند از درون دارد نیش می‌زند به او! کسی هست به هر حال! این کیست؟ این چیست؟ این برای کیست؟ ما خلاقی کردیم، این مرتّب نیش می‌زند، شب خوابان نمی‌برد، معلوم می‌شود کسی هست. این نموداری از قیامت است. خدا فرمود به این قسم که قیامت حق است. شما می‌خواهید ببینید، این می‌فهمد. این کاملاً می‌فهمد، با خبر است از درون درون. ما به کسی که نگفتیم، راز ما بود. این معلوم می‌شود که این راز ما را می‌فهمد. این کلید راز دستش است، شب نمی‌گذارد ما بخوابیم. این کیست؟ این همان نفس لوّامه است. فرمود من نمونه قیامت را در شما گذاشتم. این یک قیامت کوچکی است. قسم به قیامت که قیامت حق است. قسم به قیامت که قیامت حق است! شما الآن این قیامت را در درون خود دارید. هر چه می‌خواهید خودتان را توجیه کنید می‌بینید که این می‌گوید نه، نمی‌شود. غرض شما این بود! ﴿وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ﴾، اگر کسی خلاقی کرده، خود را می‌خواهد توجیه کند، با آن توجیه بخوابد؛ ولی خوابش نمی‌برد. این می‌گوید نه، تو این خلاف را کردی، غرض شما هم این بود. این یک قیامت کوچکی است در درون ما.

آن ﴿فَالْهَمُّهَا فُجُورُهَا وَتَقْوَاهَا﴾<sup>۱</sup>، یک مبدأ توحیدی در درون ماست. فرمود انسان با این خلق شده است. هم مبدأشناس است هم معادشناس است، نمی‌شود او را فریب داد. اینکه فریب‌خور نیست، اصلاً قابل فریب نیست. چه چیزی را می‌خواهی فریب بدهی؟ این اعتراض می‌کند. مگر اینکه او را خفه کنی. بله، گاهی انسان به قدری جسور است که ﴿حَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾<sup>۲</sup>؛ یعنی این قدر اغراض و غرایز رویش می‌ریزد که او را خفه می‌کند؛ اما به هر حال او

۱. سوره شمس، آیه ۸.

۲. سوره شمس، آیه ۱۰.



از درون از زیر این خروارها خاک اعتراضش را دارد. این نمونه‌ای از قیامت است. فرمود قسم به قیامت که قیامت حق است.

پس ﴿لَا أُقْسِمُ﴾ در دواوین شعرای عرب کم نیست. ادبای عرب با این ﴿لَا أُقْسِمُ﴾ سوگند یاد می‌کنند و قسم به نفس لوّامه حق است، به دلیل اینکه در سوره «شمس» قسم به نفس خورده است و نفس لوّامه هم جزء شئون همین نفس است. حالا اگر کسی قسم بخورد به یک کُلّ، بعد در جای دیگر قسم بخورد به جزء، جا برای اعتراض نیست، برای اینکه این به کُلّش قسم و سوگند یاد کرده است. این قسم! چه در اوّل سوره، چه در وسط سوره، چه در بخش پایانی سوره می‌گوید مشکل شما مشکل عملی است. راه شبهه علمی ندارید. انسان خیال می‌کند که ﴿بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى﴾، همین است.

در سوره مبارکه «طه» هم فرمود آیه ۱۱۴ که ﴿فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُحْضَرَ إِلَيْكَ وَحْيُهُ﴾، آنجا فرمود به اینکه انسان هر چه کاری که بخواهد انجام بدهد ولو خودش بخواهد و اصرار بکند، ﴿وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِرَهُ﴾، هر چه هم که عذرخواهی هم بکند، این عذرخواهی او هم اثر ندارد. در سوره‌های مبارکه دیگر هم فرمود حالا این سوره مبارکه «طه» را برای بحث دیگر داریم. در قسمت‌های دیگر فرمود ولو عذر هم بیاورد، این عذر او هیچ فایده‌ای ندارد، برای اینکه خودش با خبر است که دارد خود را فریب می‌دهد. این با خبر است؛ یعنی چه؟ خود عمل حاضر است و همه اعضا و جوارح ما مأموران الهی هستند.

مستحضر هستید اگر خود آن شخصی که گناه کرده، خودش حرف بزند، می‌گویند اقرار کرده است. دیگری اگر علیه او این حرف را بزند، می‌گویند شهادت داده است. حالا کسی که با دستش خلاف کرده، رومیزی گرفته، زیرمیزی گرفته، مال حرام گرفته، امضای باطلی کرده، با دست کرده؛ این دست غیر از ماست. چرا؟ برای اینکه خدا می‌فرماید

در قیامت این دست شهادت می دهد. شهادت برای بیگانه است. ﴿تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ أَلْسِنُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ﴾<sup>۱</sup> اگر این دستی که امضا کرده است، این دست گناه کرده باشد، این دست که حرف می زند، باید بگوییم اقرار کرده است. در قرآن دارد که این دست شهادت می دهد. این زبان شهادت می دهد، پس معلوم می شود که اینها رقبای ما هستند. اینها را خدا گذاشته است. انسان یک وقت با دست خلاقی را می کند، معصیتی را می کند، با زبان دروغ می گوید، اگر دروغگو این زبان باشد، وقتی در قیامت این زبان دارد حرف می زند، باید بگوییم اقرار کرده است! ولی بیان قرآن این است که ﴿تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ أَلْسِنُهُمْ﴾، آن وقت اینها می گویند: ﴿قَالُوا لِحُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا﴾<sup>۲</sup> معلوم می شود دست ما مال ما نیست. پای ما مال ما نیست. زبان ما مال ما نیست. چشم ما مال ما نیست. اینها همه را خدا رقیب ما گذاشته است. ما چگونه می توانیم فرار کنیم؟ ما با اینها کار می کنیم. برای اینکه ﴿لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾، ما چگونه می توانیم خلاف بکنیم؟ با دست خلاف بکنیم که مأمور الهی است. با پا خلاف بکنیم که مأمور الهی است. در قیامت می گوییم: ﴿لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾، اصلاً فرض ندارد که کسی بتواند خلاف بکند. معلوم می شود اینها خلاف نمی کنند. اگر اینها خلاف می کردند که ما می گفتیم اقرار کردند. حالا کسی با دست یک پول حرامی را گرفته، امضایی کرده، این دست بیچاره که اگر این دست مجرم بود که باید بگوییم اقرار کرده؛ ولی این دست شهادت می دهد. ما چگونه می توانیم عذرخواهی بکنیم؟ همه اینها اعضا و جوارح شاهد هستند. حالا گذشته از اینکه ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾<sup>۳</sup> گذشته از اینکه خود عمل را آدم می بیند؛ لذا فرض ندارد که کسی امر بر او مخفی باشد؛ لذا فرمود: ﴿يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ﴾ فرمود: ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾.

۱. سوره نور، آیه ۲۴.

۲. سوره فصلت، آیه ۲۱.

۳. سوره زلزله، آیه ۷.

مطلب دیگر مربوط به همین اثنای این سوره است که ذات اقدس الهی به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید که شما صبر بکنید، این قرآن را من می‌گویم و شما می‌شنوید، درست است که جبرئیل گاهی واسطه است؛ اما به هر حال متکلم من هستم، مستمع هم تو. شما عجله نکنید، قبل از اینکه این آیات تمام شود، زبان مطهرتان را حرکت ندهید: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾، قبل از اینکه این آیه تمام شود، شما عجله نکنید، بگذارید آیه تمام شود، این جملات تمام شود، این کلمات تمام شود، بعد بخوانید. ما حافظ هستیم، ما ناظر هستیم، ما رقیب هستیم. ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾، به این قرآن در همین قسمت. وجود مبارک پیغمبر از همین بخش‌ها دارد که «أَدْبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي»؛<sup>۴</sup> از اینجا معلوم می‌شود که ارتباط مستقیم وجود مبارک پیغمبر با خود ذات اقدس الهی بود. جبرئیل بود؛ اما آن چنان مشهود نبود، سهم تعیین کننده نداشت، نقش تعیین کننده نداشت. اینکه فرمود: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾، آرام آرام این کلمات را ما می‌گوییم، آرام آرام شما تلقی کنید، برای اینکه ما باید جمع بکنیم، «قرأ»؛ یعنی «جمع». «قرن» نیست، «قرأ»؛ یعنی «جمع». این آخرش «همزه» است: ﴿فَإِذَا قَرَأْنَاهُ﴾، جمع کردیم همه آیات تکمیل شد، ﴿فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾ بعد ما هم بیان می‌کنیم که آن ﴿تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾<sup>۵</sup> است. یک کتاب مبهمی نیست. اگر با یک آیه مثلاً متشابه به نظر آمد، آیه دیگر که محکم است، آن را تبیین می‌کند. کتابی است که ﴿تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾. قهراً می‌شود نور.

در سه بخش ذات اقدس الهی عصمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را تأمین کرد. فرمود تو که می‌خواهی یاد بگیری که در حجاز و زمین و زمان و اینها نیستی. تو علم لدنی داری. لدنی را قبلاً ملاحظه فرمودید یک علم خاصی نیست؛ نظیر فقه و اصول و تفسیر و کلام. علمی که از انسان از «لدن» و از نزد ذات اقدس الهی یاد بگیرد، می‌شود

۴. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۸، ص ۳۸۲.

۵. سوره نحل، آیه ۸۹.

علم لدنی. ما در فارسی آن لغت و آن کلمه و آن قسمت‌های ادبی را نداریم که بین «لدن» و بین «عند» فرق بگذاریم. اگر کتابی دست ما باشد، می‌گوییم پیش ماست. یک کتاب در اتاق ما در کتابخانه باشد، می‌گوییم پیش ماست. نزد ماست، پیش ماست؛ اما قرآن کریم این‌طور نیست، بین «عند» و بین «لدن» فرق است؛ اگر نقد نقد - نقد نقد یعنی نقد نقد - اگر نقد نقد باشد به آن می‌گویند «لدن». اگر یک قدر فاصله داشته باشد گاهی نقد باشد، گاهی فاصله داشته باشد، اعم از آن باشد، کلمه «عند» را به کار می‌برند. علوم اینها «عند الله» نیست، «لدی الله» است. فرمود: ﴿وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾.<sup>۶</sup> این در لدنی است. آنجا که زمان و زمین نیست. عربی و عبری نیست. از همان جا هست تا ﴿إِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ﴾ که شد، آن وقت ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا﴾<sup>۷</sup> دامنه این «عربی مبین» است. آنجا که نه عبری است نه عربی. این را می‌گویند «حبل» که بارها ملاحظه فرمودید، ذات اقدس الهی قرآن را آویخت، نه انداخت. قرآن را نازل کرد، باران را نازل کرد؛ باران را انداخت به نحو تجافی. قرآن را آویخت به نحو تجلی. از «لدن» تا «عربی مبین»، از «عربی مبین» تا «لدن» همه را وجود مبارک پیغمبر دارد: ﴿إِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾. بعد هم ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا﴾. کل این مجموعه را که آن قسمت‌ها نه عبری است نه عربی، لدنی است، تا این قسمت «عربی مبین» را فرمود همه را ما به تو آموختیم. هیچ نگران نباش!

در سه بخش هم تو را معصوم کردیم؛ در آن بخش فراگیری، چون لدنی هستی، در «لدن» که جا برای احدی نیست اشتباهی نیست. اصلاً شیطان که می‌گویند من درباره مخلصین راه ندارم، آنجا جا برای سهو و نسیان نیست. این برای آن! پس در مقام فراگیری عصمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) صد درصد است. در مقام حفظ آن گاهی ما مطلب را ممکن است خوب یاد بگیریم در مطلبی، اما حافظه ما گاهی ممکن است اشتباه بکند و یادمان برود. آن را

۶. سوره نمل، آیه ۶.

۷. سوره زخرف، آیه ۳.

ذات اقدس الهی تأمین کرد، فرمود: ﴿سُنْقَرُكَ فَلَا تُنْسِي﴾<sup>۸</sup>، ما اقراء کردیم. خواندیم، تو هم شنیدی، ما تثبیت می‌کنیم. جا برای فراموشی نیست. این حرم امن مصون از سهو و نسیان است، چه چیزی را می‌خواهی فراموش کنی؟ ما عهده‌دار هستیم: ﴿سُنْقَرُكَ فَلَا تُنْسِي﴾. این برای مقام حفظ. مقامی که می‌خواهی به دیگران بگویی و ابلاغ بکنی و اعلام بکنی، لبان مطهر تو را ما معصوم کردیم: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾<sup>۹</sup>، در هر سه مرحله معصوم تام هستی.

آن وقتی که یاد می‌گیری؛ آن وقتی که به خاطر می‌سپاری؛ آن وقتی که ابلاغ می‌کنی و اعلام می‌کنی به جامعه. این می‌شود معصوم. بنابراین شما عجله نکنید، بگذارید این آیات تمام بشود. حالا آن شوقی که حضرت داشت، شاید مثلاً باعث می‌شد که مثلاً زودتر بخواند و به تعبیر سیدنا الأستاذ (رضوان الله علیه) می‌فرمود این شاید تأیید بکند قرآن یک‌بار به طور اجمال بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده است. این هم محتمل است. بنابراین این شوق تلفظ آیات حضرت را گاهی وادار می‌کرد قبل از اینکه این جمله‌ها مثلاً تمام شود، ایشان بازخوانی بکند. فرمود تا ما حرف می‌زنیم تو ساکت باش! وقتی حرف ما تمام شد، ما تو را در این سه مرحله صد درصد معصوم کردیم.

بعضی‌ها در مقام فهم مشکل دارند. بعضی‌ها در مقام فهم مشکل ندارند؛ ولی حافظه‌شان ممکن است مبتلا به سهو شود. بعضی‌ها هم ممکن است سبق لسان داشته باشند، در مقام گفتن مشکل داشته باشند. تو در هر بخش صد درصد معصوم هستی، نگران هیچ چیزی نباش! بگذار ما بگوییم و تو بشنوی. در اینجا هیچ سخن از جبرئیل و امثال جبرئیل نیست. آن هم که در سوره مبارکه «طه» آمده؛ یعنی آیه ۱۱۴ سوره مبارکه «طه» همین معنا را تضمین می‌کند. ۱۱۳ آن آیه این است که ﴿وَكَذَلِكَ أُنزِلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ﴾، این شیرینی وحی،

۸. سوره اعلی، آیه ۶.

۹. سوره نجم، آیات ۳ و ۴.

عظمت وحی، ره آورد وحی ممکن است در شما شوق زائد ایجاد کند. یک مقدار تحمل بکنید، حرف ما تمام بشود، بعد

شما قرائت کنید: ﴿وَلَا تُعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾.

اینها در قوس نزول برابر آن دو حدیثی که از ائمه (علیهم السلام) رسیده است: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» نور جدّ ماست،<sup>۱۰</sup>

یا «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورُ نَبِيِّنَا»،<sup>۱۱</sup> (صلی الله علیه و آله و سلم) این صادر اول است. در قوس نزول آنها همه چیز را

می دانند؛ اما در قوس صعود برابر ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾<sup>۱۲</sup> دارند کار می کنند؛ یعنی مکلف هستند، بنده خدا هستند،

اطاعت می کنند. در قوس صعود که ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾، ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ می کنند، فرمود شما برابر قوس صعود با

﴿رَبِّ زِدْنِي﴾ پیش بروید، بگذارید از خدا دریافت مزید علم بکنید، ما هم مزید علم را افاضه می کنیم، تا ما حرف

می زنیم شما ساکت محض باشید. نه تنها به ما فرمود: ﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا﴾،<sup>۱۳</sup> به خود حضرت

هم فرمود مادامی که ما حرف می زنیم تو ساکت ساکت! وقتی حرف ما تمام شد، آن وقت شما این را بازخوانی بکنید.

لذا اینکه در آیه محل بحث فرمود این چهار آیه که ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ \* إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ \* فَإِذَا

قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ \* ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾، تأویل این است که الفاظش را، مطالبش را ما به صورت نور تحویل تو

می دهیم. حالا که حرف ما تمام شد، بقیه را شما بتوانید در بخش های دیگر بازگو کنید. این چهار آیه به چه مناسبتی

وارد شده است، به هر حال بین سابق و لاحق به عنوان جمله های معترضه معروف هستند. در وسط این سوره گاهی

یک ضرورت ایجاد می کرد که مثلاً این آیه نازل شود.

۱۰. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۴۰؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُكَ وَ عَلَيَّ نُورٌ يَغْنِي رُوحاً بَلَا بَدَنٍ قَبْلَ أَنْ أُخْلَقَ سَمَاوَاتِي وَ أَرْضِي وَ عَرْشِي وَ بَحْرِي فَلَمْ تَزَلْ تَهْلِكُنِي وَ تُمَجِّدُنِي ثُمَّ جَمَعْتُ رُوحَيْكُمَا فَجَعَلْتُهُمَا وَاحِدَةً فَكَانَتْ مُمَجِّدِي وَ تَقْدِسُنِي وَ تَهْلِكُنِي ثُمَّ قَسَمْتُ النَّفْثَيْنِ نِثْنَيْنِ فَصَارَتْ أَرْبَعَةً مُحَمَّدٌ وَاحِدٌ وَ عَلِيٌّ وَاحِدٌ وَ الْحُسَيْنُ وَ الثَّانِي نِثْنَانِ ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ فَاطِمَةَ مِنْ نُورِ ابْتَدَأَهَا رُوحاً بَلَا بَدَنٍ ثُمَّ مَسَحْنَا بَيْنَهُمَا فَافْضَى نُورُهُ فِينَا».

۱۱. رک: بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۸؛ «فَأَوَّلُ مَا خَلَقَ نُورُ حَبِيبِي مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) ... خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى نُورَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ)».

۱۲. سوره طه، آیه ۱۱۴.

۱۳. سوره اعراف، آیه ۲۰۴.

بعد برمی گردند به همان شهوت عملی؛ می فرماید شما که منکر معاد هستید، هیچ راهی برای شبهه ندارید. عالم که عالم لغو نیست. در بخش پایانی فرمود: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾، «سُدی»؛ یعنی یاوه. یعنی انسان یاوه است و هر کسی هر حرفی زد، زد؟ این صدام آمده هر کسی کاری کرد، کرد؟ این صهیونیسم آمده قریب به هفتاد سال است، این عده را گرفتار کرده، یعنی این عالم بی نظم است؟ آن استکبار، این هم صهیونیسم. این طور مردم را کشتند، این هم ین، این این عزیزان شیعه عربستان که اینها را با چهار نفر دیگر مخلوط کردند، این همین طور رفت؟ ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾! این شدنی نیست اصلاً! عالم یاوه یاوه که نیست. «سُدی»؛ یعنی یاوه، یعنی بیهوده. کسی یک خنده بی جا بکند، یک وقت طنز بی جا دارد، مسخره بی جا می کند - معاذ الله - فرمود در دستگاه ما لغو نیست: ﴿مَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾؛<sup>۱۴</sup> ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا﴾،<sup>۱۵</sup> گاهی به صورت موجهه کلیه می فرماید، ما جز حق چیزی نمی گوئیم. گاهی به صورت سالبه کلیه اصلاً باطل در نظام ما نیست.

این عربستان این طور شیعه ها را کشته، رد شد و رفت؟! این شدنی نیست. ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾، این حساب و کتابی دارد. حالا یا زود یا دیر! فرمود مگر اینها جلو یک عده حرکت نکردند، ببینند ما چه کار کردیم، بساط اینها را جمع کردیم و همه را در دریا ریختیم؟ یا روی کره زمین ریختیم؟ این ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ همین است! این همان جاهلیت حجاز است که خیال کرده رها می شود. یاوه است، هر کسی هر کاری می خواهد بکند! این نظم دقیقی که ما آفریدیم، این یاوه است؟ ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ اینکه نمی شود.

بنابراین شبهه علمی را خیلی قوی نگرفتند، برای اینکه واقعاً قوی هم نبود؛ لذا در اوّل سوره و در آخر سوره بخشی به این شبهه علمی پرداختند. قسمت مهم که شفای مرض هست، همین مشکل شهوت عملی است. اینجا هم فرمود:

۱۴. سوره انبیاء، آیه ۱۶؛ سوره دخان، آیه ۳۸.

۱۵. سوره ص، آیه ۲۷.

﴿كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ \* وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ﴾، آخرت را کنار بگذارید، دنیا راحت باشید، همین! بعد آنجا هم حسابتان

مشخص است که یک عده پژمرده هستند، یک عده خوشحال هستند: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ \* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾،

«نضارة» با «صاد ضاد»؛ یعنی با طراوت. «نظارة» با «طاء ظاء»؛ یعنی بینایی. فرمود یک عده نگاهشان به طرف

رحمت الهی است و با چهره شاداب و بشاش و خندان محشور می‌شوند که - إن شاء الله - همه شیعیان علی و اولاد

علی این چنین باشند!

«و الحمد لله رب العالمين»